

کسانی که آزادی را اختراع کردند

نوشته ژان ماری گولمو (Jean Marie Goulemot)

ترجمه دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی

آنچه در زیر به نظر خوانندگان ارجمند می‌رسد، نوشته‌ای است از ژان ماری گولمو، استاد ممتاز دانشگاه تور در فرانسه. هر چند نویسنده، اندیشه و آثار تئوری چند از برجسته‌ترین فیلسوفان و نویسندگان روشنگر در سده هجدهم را بررسی کرده و در کنار پرداختن به نقش آنان در پاسداشت و پیشبرد آزادی، بر پاره‌ای کتبیها و کاستیها در نوشته‌ها و آرایشان و همچنین ناهمخوانیها میان گفتار و رفتارشان انگشت گذاشته است، ولی عنوان نوشتار (کسانی که آزادی را اختراع کردند) و نیز نکاتی که در نخستین بند آن آمده، مایه شگفتی و پذیرفتنی است. آیا باید این سخن را که «از آغاز تاریخ جهان تا سده هجدهم میلادی، چه در کتابهای آسمانی و چه در سیاستنامه‌ها، سخنی درباره آزادی و حقوق بشر به میان نیامده بوده... و هیچ حقی برای مردمان در نظر گرفته نشده بوده...» به پای ناآگاهی نویسنده از درونمایه کتابهای آسمانی و تعالیم پیامبران بزرگ و خاستگاه و پیشینه و سیر تاریخی اندیشه‌های فلسفی و سیاسی و میراث درخشان تمدنهای کهن در زمینه آزادی و حقوق بشر گذاشت، یا فرانسوی بودن او، که مانند بیشتر هم‌میهنانش می‌خواهد و می‌کوشد نوآوریها و دستاوردهای مثبت را یکسره از آن فرانسه و فرانسویان یا اثر پذیرفته از آنها وانمود کند، یا...؟ داوری با خوانندگان است.

اطلاعات سیاسی - اقتصادی

سیر الملوك خواجه نظام الملک طوسی است - به تکالیف و وظایف رعایا در فرمانبرداری از پادشاهان اشاره شده و هیچ حقی برای مردمان در نظر گرفته نشده است. در سده هجدهم میلادی، مردان و زنانی سربر آوردند که چه در زمینه سیاست، اخلاق و مذهب و چه در زمینه اندیشه، به دفاع از آزادی به هر قیمت برخاستند و در همان حال خطرهایی را که بهره‌گیری

از آغاز تاریخ جهان تا سده هجدهم میلادی، چه در کتابهای آسمانی و چه در سیاستنامه‌ها، سخنی درباره آزادی و حقوق بشر به میان نیامده بود. [!] کتابهای مقدس ادیان گوناگون تنها به فرمانبرداری و بندگی انسان در برابر ذات پروردگار تأکید ورزیده‌اند [!؟] در سیاستنامه‌ها نیز - که مهمترینشان در باختر زمین شهریار نوشته نیکولو ماکیاولی و در خاور زمین

طرفدارشان شوند محکوم می‌کردند. چه کسانی بوده‌اند؟

بیاییم از خیالبافی دست بکشیم: نمی‌توان ادعا کرد که همه حقایق را درباره‌ی روشنگران می‌دانیم. در هر دوران، طرفداران و مخالفان، تصویر آنان را تخریب و سپس بازسازی کرده‌اند. بی‌گمان هیچ حقیقت دیگری وجود ندارد جز اینکه آنان در سده‌ی هجدهم می‌زیسته‌اند و می‌کوشیده‌اند همزیستی میان آزادی فردی و تکالیف اجتماعی را تشویق کنند.

روشنگران، آزادی در انگلستان را که پس از مبارزه‌های سخت به دست آمده بود می‌ستودند و از ناپایداری آن نگران بودند. آنان همان آزادیها را برای فرانسه می‌خواستند. برخی با کمرویی بسیار از آزادی بازرگانی و پاره‌ای دیگر با بی‌پروایی بیشتر از محدود کردن قدرت پادشاه به سود توده‌ی مردم و گشایش پارلمانی در برگیرنده‌ی طبقات سه‌گانه (اشراف، روحانیون و مردمان عادی) دفاع می‌کردند.

در زمینه‌ی مذهب، اندیشیدن درباره‌ی آزادی ژرف‌تر بود. روشنگران خواستار دادن حقوق شهروندی به هر کس بی‌توجه به باورهای مذهبی‌اش بودند. ولتر نه تنها آزادی جدایی کلیسا از دولت بلکه فرمانبری کلیسا از قدرت عمومی را داشت.

بررسی دقیق‌تر گفتار و کردار مردان روشنگر، بخشی از سایه‌ها که گاهی مبارزه در راه آزادی را تیره می‌کند و عقب‌نشینی‌های گاهگاه و ناگزیر را روشن

○ هر چند ولتر بر آزادی انتقاد انگشت می‌گذاشت و در برابر تعصب دینی و قدرت مطلقه‌ی سرکوبگر، خرافات، نفی تمدن و پیشرفت می‌ایستاد، در همان حال حاضر به شناسایی حقوق بشر نبود و هنوز آزادی اندیشه برای او یک حق جزئی به شمار می‌رفت.

نادرست از آزادی به بار خواهد آورد، پیش‌بینی کردند. در این نوشتار، دریافت و برداشت روشنگران از آزادی را بررسی کرده‌ایم. می‌دانیم که برخی از این فیلسوفان در راه اجرای این حق بهایی گزاف پرداخته‌اند. امروزه نیز هنوز هنگامی که برخی از قدرتهای حاکم روایت رسمی درباره‌ی رویدادهای گذشته را تحمیل می‌کنند، یا هنگامی که پاره‌ای از دولت‌ها نبود آزادی اندیشه را انکار می‌کنند، با همین وضع رو به رو هستیم. روحیه‌ی انتقادی روشنگران مخالف را امانوئل کانت در کتاب روشنگران کیستند؟ به نام «جوهر فلسفه» توصیف کرده است...

از دیدگاه مردان دوران روشنگری، قلمرو ممنوعه‌ای وجود نداشت: درباره‌ی مذهب، سیاست، و حقوق یکسان افراد در برابر دادگاهها اظهار نظر می‌کردند. از هنگامی که این پرسش و پاسخ‌ها آغاز شد، رفته‌رفته سیمای روشنفکر مدرن به چشم آمد. همچنین آشکار شد که آزادی اندیشه و نوشتار، بی‌آزادی آگاهی یعنی انتشار بی‌سانسور اندیشه و نوشتار میسر نیست.

بدین سان آزادی تبدیل به عامل بنیادی اندیشه‌ی سیاسی شد. با به میدان آمدن منتسکیو، استبداد چهره «شر مطلق» یافت. اندیشمند سیاسی از خود می‌پرسید چگونه می‌توان آزادی را برقرار کرد و نگهداشت؟ چگونه می‌توان کاری کرد که روشنگران که در سایه‌ی بحرانهای اجتماعی تا اندازه‌ای فراموش شده‌اند، بار دیگر مسئله‌ی روز شوند؟ از اندیشه‌های آنان بهره گرفته شود و تصاویر کهنه‌ی کسانی که در طول چند دهه، از فعالیت‌های دانشگاهی و اندیشه‌های انتقادی آنان آموخته بودیم، دوباره نمایان گردد.

روشنگران سده‌ی هجدهم گذشته از اینکه پیشگامان جمهوری خواهی بوده‌اند، چه کسانی بوده‌اند و چه می‌اندیشیده‌اند؟ ولتر بر غیر مذهبی بودن انگشت می‌گذاشت؛ منتسکیو درباره‌ی جداسازی قوای سه‌گانه داد سخن می‌داد. در فراسوی نفرتی که مرتجعان گوناگون نسبت به آنان ابراز می‌داشتند- بی‌آنکه کمونیست‌ها را از یاد ببریم که از آزادیهای اساسی پیشنه‌های روشنگران بورژوا را پیش از آنکه

دوران جوانی با محافل آزاداندیش تماس داشت و آنها با تاختن به برخی باورهای مذهبی و نکاتی که ادعا می شد به اثبات رسیده است، بروی اثر گذاشتند.

هر چند ولتر بر آزادی انتقاد انگشت می گذاشت و در برابر تعصب دینی و قدرت مطلقه سرکوبگر، خرافات، نفی تمدن و پیشرفت می ایستاد، در همان حال حاضر به شناسایی حقوق بشر نبود و هنوز آزادی اندیشه برای او يك حق جزئی به شمار می رفت. از دیدگاه ولتر دموکراسی فکری وجود نداشت و اصرار می ورزید که مردمان باید به خداوند ایمان داشته باشند. او با روحیه نیرومندی که داشت، از گردن نهادن مردمان به اوامر و نواهی الهی، نظم اجتماعی و اخلاق عمومی دفاع می کرد. در این زمینه، ولتر به آن گونه از سنت آزاداندیشی وفادار بود که شك و شرك را ویژه نخبگان می دانست.

ولتر از تبعید رنج می برد و سانسور را فریب می داد

اگر از دید ولتر واژه آزادی همان اهمیتی را داشته که واژه آسان گیری، این بدان معنی نیست که او فیلسوفی آزادیخواه نبوده است. ولتر از تبعید رنج می برد و ناچار شده بود با انتشار اندیشه هایش در چهار گوشه اروپا و به کار گرفتن نامهای مستعار، از چنگ سانسور بگریزد. با اقامت در مرز فرانسه و سویس، پلیس را به بازی می گرفت و آزادی اندیشه را که خطری سهمگین برای رژیمهای استبدادی بود، درخواست کرد؛ بیزاری خود را از سانسور و تفتیش عقاید ابراز می داشت؛ ولی در همان حال می گفت که دو روز نامه نگار به نامهای فرهرون (Fréron) و فوتتن (Desfontaines) که از دشمنانش بودند، سزاوار تعطیل شدن روزنامه هایشان هستند.

در زمینه سیاست، ولتر پس از انتشار نامه های فلسفی، از آزادی در انگلستان که پس از مبارزه های خونین به دست آمده بود و از موازنه نیروها مایه می گرفت، ستایش می کرد؛ با این همه، آزادی را معیار ارزشیابی نظامهای سیاسی نمی دانست. برای نمونه، در کتاب زندگی لویی چهاردهم، لویی پانزدهم را

○ در زمینه سیاست، ولتر پس از انتشار «نامه های فلسفی»، از آزادی در انگلستان که پس از مبارزه های خونین به دست آمده بود و از موازنه نیروها مایه می گرفت، ستایش می کرد؛ با این همه، آزادی را معیار ارزشیابی نظامهای سیاسی نمی دانست. برای نمونه، در کتاب «زندگی لویی چهاردهم»، لویی پانزدهم را پادشاهی بزرگ خواند که به آزادی رعایش اهمیت نمی دهد.

می سازد. [برای نمونه در میان سخنانشان به این گفته برمی خوریم که] «آزادی برای دشمنان آزادی وجود نخواهد داشت»؛ گاهی نیز با همپیمانی های شگفت انگیز، بدگمانیهای غیرعادی و نابینایی های اندهوبار آنان روبهرو می شویم.

می توان این پرسش را پیش کشید که این تأملات درباره آزادی چه سودی برای دوران ما داشته است؟ پاسخ این است که يك اصل تغییر ناپذیر را به یادمان می آورد: آزادی اندیشه و نپذیرفتن هر گونه سانسور و آگاهی از همه حقایق، حق همگان است؛ همچنین ما را به روشن بینی و نگهداشت آزادی به هر قیمت برای جامعه کنونی فرامی خواند.

سرانجام اینکه اندیشه های روشنگران سده هجدهم خاطر نشان می سازد که بهره گیری درست از آزادی که مرزهای آن مشخص شده باشد و سعی کند تناقضات را برطرف کند، باید سرمشق همگان قرار گیرد.

ولتر (۱۷۷۸-۱۶۹۴): قدرت عمل

در يك جمهوری که شایسته این نام باشد، آزادی نشر اندیشه ها حق طبیعی شهروند است. نام ولتر نماد روشنگری است. سارتر در تعریف فلسفه متعهدش، خود را پیرو او می داند. ولتر در

را در زمینه تاریخ و دلبستگی خود به تجربه اندوزی را ارضاء کند. داستان رسوایی برانگیز نامه‌های ایرانی از ماورای يك شخصیت ایرانی به نام اوزبک (Usbek) که در نتیجه اقامت در پاریس تبدیل به فیلسوف شده بود نشان می‌دهد که بی‌خطر پذیرفتن سرنوشته غم‌انگیز، هیچ فرد اروپایی نمی‌تواند ادعا کند که آزاداندیش است، در حالی که زنان حرمسرای خود را در بردگی نگه داشته است. در ملاحظات درباره علل عظمت و انحطاط رومیان (۱۷۳۴) از ورای تاریخ روم، آزادی بشر را بعنوان يك نظام استوار بر جدایی همیشگی تعریف می‌کند و توده مردمان را در برابر طبقه اشراف قرار می‌دهد. چنین تعریفی، آزادی را در چارچوب پویایی تاریخی ویژه‌ای می‌گذارد که هیچ ارتباطی باموازنه نیروها که ولتر آنرا در نظام سیاسی انگلستان این همه ستایش کرده بود - که شاه از سوی دو مجلس لردها و عوام کنترل می‌شود - ندارد.

آزادی همچنین در کتاب روح القوانین حضور دارد ولی درجه آن به اندازه‌ای نیست که بتواند میان سه گونه حکومتی که منتسکیو شرح می‌دهد فرق قایل شود: استبداد، مشروطه و جمهوری. او استبداد را چون بر ایجاد ترس استوار است، شر مطلق توصیف کرده و بردگی را کاری بی‌هوده خوانده و نفی کرده است. منتسکیو در فصلهای ۱۱ و ۱۲ کتاب خود به تعریف آزادی سیاسی پرداخته و ثابت کرده است که در انگلستان، قانون اساسی عامل بنیادی است که در تفکیک قوانین بازی می‌کند.

روسو (۱۷۸۸-۱۷۱۲): آزادی بعنوان اصل

روسو: هیچ يك از افراد جامعه نمی‌تواند قوانینی را که بر پایه اراده عمومی وضع شده است زیر پا گذارد و از

○ منتسکیو: تنها امتیازی که يك ملت آزاد بر دیگر ملتها دارد، امنیت است که در آن هر کس می‌داند هوس يك نفر نخواهد توانست جان و مال او را بگیرد.

پادشاهی بزرگ خواند که به آزادی رعایایش اهمیت نمی‌دهد. ولتر می‌پذیرفت که پادشاه باید گاهی برای راهبری ملت خود به سوی پیشرفت و بهروزی، زور به کار ببرد.

در آن دوران که بنیادگرایی مذهبی سایه افکن بود، و سوسه می‌شویم که تساهل به شیوه ولتر را برای مبارزه در راه آزادی ببذیریم. چنین به نظر می‌رسد که تلاش ولتر برای آبروداری از کالاس (Calas) و سیروان (Sirvan) که پیرو مذهب پروتستان بودند و به اتهام شکستن صلیب در کلیسای آبهویل (Abbeville) محکوم به مرگی ننگ آور شده بودند، در همین راستا بوده است.

همواره به مبارزات ولتر ارج نهاده شده است، ولی باید خود را از يك اشتباه تاریخی برکنار داریم. ولتر در دهه نخست فعالیت‌هایش، برای عدالت مبارزه می‌کرده و درگیر مسایل دیگری بوده که مذهب در آنها نقشی نداشته است.

آشتی دادن متافیزیک با اقدامات سیاسی

افزون بر آن، ولتر طرفدار بی‌قید و شرط آزادی اقتصادی بود و آن را پایه و شالوده آزادی سیاسی می‌شمرد. در زمینه فلسفی، آزادی کامل انسانها را نمی‌پذیرفت، زیرا بر آن بود که مذهب وجود دارد و گونه‌ای جبر بر جهان سایه افکن است.

این گونه مسائل در کتاب گفتمان منظوم درباره انسان، در فصل هشتم زیر عنوان «رساله متافیزیک» بازتاب یافته است. ولتر در این کتاب، آزادی را «قدرت عمل» تعریف می‌کند و متافیزیک را عاملی آرامش بخش می‌شمرد که به او اجازه می‌دهد متافیزیک و مبارزه سیاسی را با یکدیگر آشتی دهد. این کار در آن دوران اختلافات تلخ، آسان نبود.

منتسکیو (۱۷۵۵-۱۶۸۹): تعریف آزادی سیاسی

منتسکیو: تنها امتیازی که يك ملت آزاد بر دیگر ملتها دارد، امنیت است که در آن هر کس می‌داند هوس يك نفر نخواهد توانست جان و مال او را بگیرد. منتسکیو با عضویت در آکادمی بوردو توانست ذوق خود

استبدادی بوده است.

کتاب آموزشی امیل نشان دهنده شخصیت شگفت‌انگیز او و اعترافات بیانگر واقعیتها درباره خودش و آزاداندیشی درباره روابطش با پروردگار و آماده ساختن خود برای زیستن بعنوان مردی آزاد است. از دیدگاه روسو، آزادی يك حق و يك تکلیف است و همین، پیچیدگی اندیشه‌های او و دین ما را به او نشان می‌دهد.

مالزرب (۱۷۹۴-۱۷۲۱): پس راندن سانسور

مالزرب: خداوند تاج بر سر پادشاهان نمی‌نهد، مگر اینکه برای اتباعشان زندگی امن، آزادی فردی و مالکیت بی‌تشویش اموال را فراهم کنند.

کلود کرتین دولا موئینون دومالزرب (Claude Chrétien de Lamoignon de Malesherbes) در يك خانواده قاضی پا به جهان گذاشت و نخست مستشار دادگاه عالی پاریس و سپس در ۱۷۵۰ رئیس دادگاه معاضدت (Cour des aides) شد؛ در همان حال، مدیریت يك کتابفروشی را به دست گرفت. دانش و آگاهی او، حساسیت او نسبت به جنبشهای روشنفکری و هوش و ذکاوتش، دلبستگی وی را به روشنفکران برانگیخت. او در دادگاه معاضدت، سوءاستفاده‌های اجاره‌داران املاک و مأموران منفور و خشن مالیات‌گیری را محکوم کرد و بدین سان دولتی در درون دولت پدید آورد. مالزرب از آیین قضایی، وضع زندانها، استفاده از نامه‌های سفید مهر انتقاد می‌کرد و برای جلوگیری از

آن سرپیچی کند؛ و گرنه اکثریت مردمان او را ناگزیر از اطاعت خواهند کرد. این سخن بدان معنی است که این فشار سودمند که هر کس را ناگزیر از پیروی از اراده عمومی می‌کند برای بقای آزادی لازم است.

روسو در سراسر زندگی برای حفظ استقلال و آزادی اش سختی‌ها دید. او را از ژنو تبعید کردند؛ به پذیرفتن مذهب کاتولیک و اداشتند و تبدیل به آموزگاری حقیر در خدمت خانواده‌های بزرگ کردند. روسو که برای دریافت جایزه مسابقه نت‌نویسی برای موسیقی به پاریس رفته بود، با دشمنی محافل دانشگاهی و علمی روبه‌رو گردید و هنگامی هم که دبیر سفارت فرانسه در وین شد، هدف توهین‌های پیاپی قرار گرفت.

در پاریس، ضمن همکاری با نویسندگان دایرةالمعارف، به رغم میل به استقلال، خزاندار آن شد. او دستمزدی را که پادشاه داد نپذیرفت و آنرا با موفقیت‌پرایی که به نام غیبگوی دهکده نوشته بود جبران کرد. سپس با نویسندگان دایرةالمعارف فاصله گرفت، در روستایی اقامت گزید و به رونویسی نت‌های موسیقی پرداخت. چاپ آثار روسو، از جمله قرارداد اجتماعی و امیل در فرانسه ممنوع و در ژنو محکوم شد. در این هنگام او به سویس پناه برد و مورد پیگرد ترونش (Tronchin) دادستان کل قرار گرفت. ولتر در کتاب احساس شهروندان او را بعنوان پدری ناشایست محکوم کرد. روسو به این فکر افتاد که قربانی يك «توطئه جهانی» شده است. شاید هم چنین بود. سرانجام آرامش را در نوشتن کتاب خیالات واهی يك گردشگر گوشه گیر یافت.

روسو آزادی را بعنوان يك اصل انکار ناپذیر مطرح می‌کرد و می‌گفت انسان، آزاد پا به جهان می‌گذارد و سپس از هر سو زیر فشار قرار می‌گیرد. روسو تمدن و فرآیند اجتماعی شدن انسان را آسیب‌رسان به آزادی طبیعی می‌دانست. از دیدگاه او نظم قانونی، دیوانگی است که از سوی محرومترین افراد پذیرفته شده است؛ «قرارداد اجتماعی» می‌تواند با اجرای اراده عمومی، آزادی دو طرف قرارداد- دولت و مردمان- را حفظ کند. برخی از صاحب‌نظران بر آنند که این آتشی فریبنده است و روسو را متهم می‌کنند که الهام‌بخش رژیم‌های

○ روسو: هیچ يك از افراد جامعه نمی‌تواند قوانینی را که بر پایه اراده عمومی وضع شده است زیر پا گذارد و از آن سرپیچی کند؛ و گرنه اکثریت مردمان او را ناگزیر از اطاعت خواهند کرد. این سخن بدان معنی است که این فشار سودمند که هر کس را ناگزیر از پیروی از اراده عمومی می‌کند برای بقای آزادی لازم است.

○ مالزرب: خداوند تاج بر سر پادشاهان نمی‌نهد، مگر اینکه برای اتباعشان زندگی امن، آزادی فردی و مالکیت بی‌تشویش اموال را فراهم کنند.

داشتند. روشنگران با توجه به دانش تورگو و دوستی او با آنان، وزارتخانه‌ای را که تورگو هدایت می‌کرد، از خودشان می‌دانستند. تورگو در وزارت دارایی کوشید طرفداران بازرگانی آزاد را به کارهای مهم بگمارد. بدین‌سان انحصار نمک را از دولت گرفت، مالیات ترابری را کاهش داد و جابه‌جایی کالا و گندم را آسان کرد.

مخالفت با کارهای او افزایش یافت. بازرگانان، قضات، ثروتمندان و سپس مردمان عادی که از قحطی هراس داشتند، در مه ۱۷۷۵ در پاریس و در سراسر فرانسه به پا خاستند و این سرآغاز جنگ گندم بود.

تقسیم عادلانه‌تر مالیاتها

همین که آرامش بازگشت، تورگو اصلاحات را آغاز کرد: لغو بیگاری، حذف شوره‌های صنفی و حرفه‌ای که پیشرفت اقتصادی کشور را دچار فلج کرده بودند و محدود ساختن آزادی مقاطعه‌کاری. در همان حال به پادشاه پیشنهاد اصلاحات اداری کرد. این کار اجازه می‌داد که مالیاتها عادلانه‌تر گرفته شود.

پادشاه قانع نشد و به او پیشنهاد کرد «مستبدی روشن‌بین» باشد، که تورگو نپذیرفت. این کار مقدمه مغضوب شدن تورگو و شکست او بود. برنامه‌های اقتصادی وی که از عقاید کهنه و تروتن‌الهام گرفته بود، با منافع شخصی برخورد کرده بود. بنیان فلسفی عقاید مزبور که جای پای آن در دستوره‌های تورگو دیده می‌شد، بر اندیشه آزادی دوباره در زمینه تولید و بنابراین بر کار کردن بیشتر و دادوستد آزاد در راستای پیشرفت کشور استوار بود. این دستورها بی‌توجه به خودخواهی‌های افراد و عاداتهای به‌ارث رسیده از دوران‌های گذشته صادر می‌شد و روشنگران بسیار

سوءاستفاده پادشاه از قدرت، لزوم وجود قوانین اساسی و شناسایی حقوق ملت را خاطر نشان می‌ساخت. بعنوان مدیر کتابفروشی، با سانسور به مخالفت برخاست، انتشار کتابهای فلسفی را آسان ساخت و از دایرة المعارف پشتیبانی کرد.

وی با انحلال دادگاههایی که به زیان دولت رأی می‌دادند مخالف بود؛ از این رو در ۱۷۶۲ از شغل قضاوت کناره گرفت. در ۱۷۷۶، تورگو (Turgot)، وزیر دارایی شغلی به او واگذار کرد و او در این مقام از زندانها دیدن کرد و توانست چند زندانی را آزاد کند و استفاده از نامه‌های سفید مهر را محدود سازد.

مالزرب در ۱۷۷۲ همراه با تورگو کارش را رها کرد و از زندگی عمومی کناره گرفت؛ ولی در ۱۷۸۷ به وزارت دادگستری بازگشت و به پشتیبانی از شناسایی هویت پروتستانها و یهودیان پرداخت و خواستار صدور فرمانی درباره مدارا کردن با پیروان آن مذاهب شد؛ مبارزه‌ای که به فرجام نرسید.

انقلاب ۱۷۸۹، مالزرب را وادار به رفتن از سرزمین مادری کرد؛ ولی برای دفاع از لویی شانزدهم در مجلس کنوانسیون - که تبدیل به دادگاه شده بود - به فرانسه بازگشت. پس از پایان محاکمه و اعدام لویی شانزدهم، در یکی از روستاها پناه گرفت، ولی انقلابیون او را دستگیر و در ۲۲ آوریل ۱۷۹۴ اعدام کردند. در آن هنگام ۷۲ سال داشت.

تورگو (۱۷۸۱-۱۷۲۷): بازرگانی را آزاد کنید

تورگو: قدرتی که بی‌سرکوب، آزادی و استقلال کشور را حفظ کند، برای همیشه نظم و آرامش در کشور را تضمین کرده است.

تورگورا که در نوجوانی برای ورود به سلك کشیشان تربیت کرده بودند، تبدیل به مأمور دریافت شکایتهای رسیده به دادگاه عالی پاریس شد. در ۱۷۶۱ به ریاست اداره دارایی ایالت لیموز گماشته شد و این، آغاز کار او بعنوان کارمند بلندپایه دولت بود. در ۱۷۷۴ وزیر درباری و یک ماه پس از آن وزیر دارایی فرانسه شد.

جنبشهای فلسفی و روشنگری انتظارات بسیار از او

دیدرو در پذیرفتن اشتباهاتش تردید نمی کرد

کتاب ژاک قضا و قدری يك ضدّرمان مخالف نظام سنتی بود که برای هر رمان و داستانی اعتبار قایل می شد؛ و نیز يك پرسش و پاسخ تفریحی درباره امکان بهره گیری از آزادی در سایه استبداد بود.

آزادی خواهی دیدرو بدین گونه بود که بیشتر مخالف دوران خویش و نظام حاکم بر کشورش می اندیشید و عقاید مایه گرفته از فلسفه رابۀ سخره می گرفت و در پذیرفتن اشتباهاتش تردید نمی کرد.

دیدرو با اینکه مخالف نظام سیاسی استبدادی فرانسه بود، به کاترین دوم پناه برد که او را در سن پترزبورگ با گرمی پذیرفت و بدین سان فیلسوف ما به فرمانروای خود کامۀ روسیه سوگند و فاداری یاد کرد. زندگی سنک (Sénèque) مرّبی نرون امپراتور روم باستان الگوی این فیلسوف شکست خورده در پهنه سیاست بود.

آخرین تناقض در افکار و عقاید دیدرو این بود که هنگامی که پالیسو (Palissot) در نمایشنامه کمدی فیلسوفان (۱۷۶۰) او را به سخره گرفت، خواستار زندانی کردن پالیسو شد، بی آنکه زندانی شدن خود در دژ ونسن را به یاد آورد. این حادثه نشان می دهد که بهره گیری بی قید و شرط از آزادی در يك رژیم استبدادی ممکن نیست.

بکاریا (۱۷۹۴-۱۷۳۸): لغو شکنجه

هیچ کسی بخشی از آزادی خود را رایگان فدای نفع عمومی نکرده است. این اندیشه واهی تنها در داستانها یافت می شود.

جزاره بونسالا مارکی دو بکاریا (Cesare Bonesana) Marquis de Beccaria) در دوران تحصیل از کتابهای فیلسوفان فرانسوی اثر پذیرفت و درباره آنها گفت مخالفت با نظام حاکم تکلیف هر کس را روشن می کند. او از ریاضیات و شرق شناسی به فلسفه نزدیک شد و همین، او را به شرکت در انجمنی ادبی که در میلان برپا کرده بود و همکاری با روزنامه کافه (Le Café) که خود را ناشر اندیشه های نو معرفی می کرد، کشاند.

○ دیدرو با اینکه مخالف نظام سیاسی استبدادی فرانسه بود، به کاترین دوم پناه برد که او را در سن پترزبورگ با گرمی پذیرفت و بدین سان فیلسوف ما به فرمانروای خود کامۀ روسیه سوگند و فاداری یاد کرد. زندگی سنک (Sénèque) مرّبی نرون امپراتور روم باستان الگوی این فیلسوف شکست خورده در پهنه سیاست بود.

خوشبین آمادۀ پذیرفتن آن نبودند.

دیدرو (۱۷۸۴-۱۷۱۳)

هیچ کس حق فرماندهی بر دیگران را از طبیعت نگرفته است. همین که هر انسان از نعمت عقل برخوردار شد، حق بهره گیری از آزادی را خواهد داشت.

دیدرو (Diderot) به علت انتشار کتاب نامه درباره ناپینیان در دژ ونسن (Vincennes) زندانی شد؛ اما از گناهش پوزش خواست و آزادش کردند. از آن هنگام، در سراسر زندگی ترس واقعی از زندان را با خود داشت. در نتیجه در همه آثار بعدی خود زن دیندار، برادرزاده رامو، گفت و گو با دالامبر و رؤیای دالامبر احتیاط را از دست نداد و با شگرد پس فرستادن بخشهایی از دایرة المعارف، با سانسور بازی کرد.

ولی همه اینها مانع از آن نبود که همانند روزهای نخست روحی آزاد داشته باشد. از ایمان به خدا به انکار وجود پروردگار و دست آخر به مادۀ گرایی گذر کرد، ولی در همان حال با نظریه های التقاطی هلوسیوس (Helvétius) مخالفت ورزید (رَد عقاید هلوسیوس). پشتیبان دو آتشۀ روشنگران بود و از شخصیت رامو برای بحث درباره موازین اخلاقی که با شرایط واقعی زندگی همخوانی ندارد بهره گرفت.

همدردی و همبستگی می‌کرد. او مردوفاداریهای متضاد بود. گویا در ۱۸۲۴ اسپانیای زیر سلطه خود کامگی را ترك گفت و به بوردو در فرانسه پناه برد و با دلشکستگی و تلخکامی بسیار در گذشت.

جفرسون (۱۷۴۳-۱۸۲۶): زنده باد استقلال!

جفرسون: همه انسانها برابرند و خداوند به آنان برخی حقوق انتقال ناپذیر عطا کرده است: زندگی، آزادی و جستجوی خوشبختی.

توماس جفرسون که از ۱۷۶۹ در پارلمان ایالت ویرجینیا نماینده بود، در مبارزه با انگلستان، کشور مادر، شرکت کرد. به نام آزادی، فعلاً نه در جنگهای استقلال آمریکا حضور داشت و در ۱۷۷۶ قانون اساسی ایالات متحده را نوشت.

در ۱۷۷۸ در مجلس ایالتی ویرجینیا از آزادی مذهب، جدایی کلیسا از دولت، گسترش حق رأی و ممنوع ساختن وارد کردن بردگان دفاع کرد. در ۱۷۸۴ به فرانسه رفت تا درباره قراردادهای بازرگانی با دولت‌های اروپایی گفتگو کند. در پاریس با محافل فلسفی آشنا شد و انقلاب را دید؛ ولی از خشونت می‌گریخت که به کار می‌رفت نگران و آزرده خاطر شد. جفرسون در اکتبر ۱۷۸۹ فرانسه را ترك کرد. در ۱۸۰۱ به ریاست جمهوری آمریکا برگزیده شد و هرگونه تشریفات را که جنبه سلطنتی داشت از میان برد.

جفرسون در ۱۸۰۹ از زندگی سیاسی کناره گرفت.

○ جفرسون: همه انسانها برابرند و خداوند به آنان برخی حقوق انتقال ناپذیر عطا کرده است: زندگی، آزادی و جستجوی خوشبختی. او به هنگام مرگ ۲۰۰۰ برده داشت که همین، تناقض میان اندیشه‌های آزادیخواهانه و واقعیت‌های زندگی یک سیاستمدار را به خوبی نشان می‌دهد.

بکاریا با دیدن نظام قضایی ایتالیا، تصمیم گرفت به اصلاح آن بپردازد و با کمک برادران پی‌ترو و آلساندرو در ۱۷۶۳ کتاب جرمها و کیفرها را نوشت و در سال بعد آنرا منتشر کرد. در آن کتاب، از شیوه فرانسویان در تدوین قوانین جزایی بهره گرفت و شکنجه، مصادره اموال، آزار محکومان و مجازاتهای سنگین را محکوم کرد و خواستار متناسب بودن مجازات با جرم، استقلال قضات، و جدا ساختن کیفر الهی از کیفر عرفی شد.

کتاب بکاریا توفیقی گسترده یافت و در ایتالیا دهها بار چاپ شد. در فرانسه، آبه مورله (Morellet) آن را ترجمه کرد و ولتر و دیدرو بر آن تفسیر نوشتند. بکاریا را به پاریس دعوت کردند؛ ولی او جدایی از همسرش را سخت یافت و زود به ایتالیا بازگشت. در آنجا زندگی آرامی در پیش گرفت و اوقات خود را وقف اقتصاد کرد. در رساله‌های او واژه «آزادی» کمتر به چشم می‌خورد ولی دشوار خواهد بود که تلاشهای او را برای برقراری عدالتی انسانی تر تانفی مشروعیت مجازات اعدام پیش رفت، نادیده گیریم.

گویا (۱۷۴۶-۱۸۲۸)

آزادی در کار نیست، زیرا خانه تولد تو لبریز از حشرات گوناگون و مجهز به ابزار مرگ شده است. هیچ کاری نمی‌توان کرد، جز اینکه خود را در فاصله‌ای دور قرار دهیم.

فرانسیسکو دو پائولا گویا (Francisco de Paula Goya y Lucientes) از مردان آزاد اندیشی بود که از فیلسوفان فرانسوی اثر پذیرفته بود. او به شارل سوم پادشاه اسپانیا که باروشنگران همدلی داشت پیوست. با تاجگذاری شارل چهارم در ۱۷۸۹، تهدیدهایی که از سوی انقلاب فرانسه متوجه اسپانیا بود سبب شد که اصلاحات متروک شود و دنیای آرمانی گویای بیمار تیره و تار گردد.

در ۱۸۰۸ هنگامی که پادشاهی اسپانیا فروپاشید و ناپلئون برادرش ژوزف را بعنوان پادشاه به آن کشور تحمیل کرد، گویا به فرانسه که اندیشه‌های آزادیخواهانه‌اش را می‌ستود، وابسته شد، ولی نسبت به هم‌میهنانش که زیر بار سلطه بیگانه نمی‌رفتند، احساس

فلسفی پرداخت تا جائیکه به او لقب «مردم دوست خیال‌باف» دادند. سپس به سرنوشت جوامع یهودی در اروپای خاوری علاقه‌مند شد و در ۱۷۸۸ رساله‌ای با عنوان زندگی دوباره جسمانی، روانی و سیاسی یهودیان نوشت و در آن دارندگان مقامات دولتی را به سنگدلی و بی‌عدالتی نسبت به یهودیان متهم کرد.

مشارکت او در انقلاب فرانسه از اهمیت برخوردار بود؛ از حضور فرقه خود در میان نمایندگان طبقه سوم دفاع کرد؛ به هنگام مطرح شدن اعلامیه حقوق بشر سخنان مهمی ایراد و خاطر نشان کرد که اگر حقوقی وجود داشته باشد باید بپذیریم که تکالیفی نیز وجود دارد؛ چند بار در مجلس کنوانسیون به سود سیاهان و یهودیان سخنرانی کرد؛ برای دفاع از بردگان، در انجمن دفاع از سیاهپوستان شرکت کرد. ولی هنگامی که اسقف ایالت لوآر و شر شد، برخلاف انتظار تبدیل به اسقفی مستبد و زورگو گردید. آبه گرگوار جمهوریخواهی دو آتشی، هوادار پیوستن ایالت ساووا به فرانسه و جنگهای کشور گشایانه بود که به نام آزادی صورت می‌گرفت؛ سخت مخالف سلطنت و به گونه مبهم هوادار اعدام لویی ۱۶ بود؛ با تأکید بر اینکه نباید آزادی را با لگام گسیختگی اشتباه کرد، سخت با تخریب صنایع مخالفت می‌ورزید و بی‌گمان از این باور پیروی می‌کرد که در فراسوی تاریخ یک میراث فرهنگی وجود دارد که هر نسلی مسئول پاسداری از آن است؛ تلاش کرد یکپارچگی کشیشان بشتیبان قانون اساسی را حفظ کند؛ از پاپ و دیوان تفتیش عقاید انتقاد کرد و سراسر

او به هنگام مرگ ۲۰۰۰ برده داشت که همین، تناقض میان اندیشه‌های آزادیخواهانه و واقعیت‌های زندگی یک سیاستمدار را به خوبی نشان می‌دهد.

مادام رولان (۱۷۹۳-۱۷۵۴)

ای آزادی، چه جنایتها که به نام تو مرتکب می‌شوند.

او در یک خانواده مرفه پاریسی به دنیا آمد و تحصیلات خود را با الهام گرفتن از کتاب امیل روسو به پایان رساند. در ۱۷۸۰ با مردی سالمندتر از خود به نام رولان دولاپلاتی برپیمان زناشویی بست.

انقلاب ۱۷۸۹ مادام رولان را به شور و شوق آورد. او از هیچ چیز جز موانعی که ممکن بود راه دستیابی به آزادی را که از دید او علت نهایی انقلاب بود ببندد، نمی‌ترسید. او یک محفل جمهوریخواه برپا کرد که در آن نقش رهبر حزب را بازی می‌کرد. هنگامی که شوهرش وزیر کشور شد، او قاطعانه به جهان سیاست پا گذاشت تا تأثیر و ندها - جمهوریخواهان میانه‌رو - را به ایستادگی در برابر دیکتاتوری روبیسپیر تشویق کند.

مادام رولان را به اتهام توطئه بازداشت، محاکمه و در ۸ نوامبر ۱۷۹۳ اعدام کردند. می‌گویند هنگامی که در برابر چوب بست اعدام قرار گرفت، این جمله مشهور را گفته است: «ای آزادی، چه جنایتها که به نام تو مرتکب نمی‌شوند!»

آبه گرگوار (۱۸۳۱-۱۷۵۰)

بیاید آغوش خود را به روی دوستان علم و آزادی بگشاییم. هر گونه استعداد و گشایش همه انجمن‌های آزاد را تشویق کنیم.

آبه گرگوار (L'abbé Grégoire) سرنوشتی شگفت‌انگیز داشت. در نزدیکی لونهویل پا به جهان گذاشت و نخست کشیش روستای آمبرنمی و سپس نماینده در مجلس طبقات سه‌گانه، اسقف طرفدار قانون اساسی از ایالت «لوآر و شر»، عضو مجلس کنوانسیون، شورای پانصدنفره و سرانجام سناتور شد.

در دوران جوانی به مطالعه علاقه‌مند شد و به دربار استانیسلاس پادشاه لهستان راه یافت؛ به خواندن متون

○ مادام رولان را به اتهام توطئه بازداشت، محاکمه و در ۸ نوامبر ۱۷۹۳ اعدام کردند. می‌گویند هنگامی که در برابر چوب بست اعدام قرار گرفته، این جمله مشهور را گفته است: «ای آزادی، چه جنایتها که به نام تو مرتکب نمی‌شوند!»

محکوم کرد، از اعدام پادشاه در محافل خصوصی انتقاد کرد، و مارا، روزنامه‌نگار مقتول را ستود. در رساله فرانسویان، باز هم يك تلاش ديگر نوشت: «جمهوری کامل، بی شرک، جنایت و زنا با محارم وجود نخواهد داشت.»

در داستانی که با عنوان صدویست روز قوم لوط نوشت، تابلویی خیالی ترسیم کرد که دربرگیرنده همه امکانات ارضای هوسهای جنسی او بود. ساد در این کتاب، برای آزادی پندار حد و مرزی نشناخت و به جای «شریک جنسی» واژه‌های قربانی و برده را به کار گرفت. در این داستان خیالی، هوسرانیهای قوم لوط به چنان کشتاری می‌انجامد که حتی خود نویسنده از شرح آن خودداری می‌کند.

بدین سان، تلاش در راه آزادی به شیوه ساد، به سرزمینی ویرانه می‌انجامد. در همان هنگام، فرانسوا کنه (Queneau) اقتصاددان فرانسوی این دیدگاه را تجسم پیش از موعد اردو گاههای مرگ می‌دید، بی آنکه اندیشه‌های ساد را الهام بخش نازیس بداند؛ هر چند خاطر نشان می‌کرد که آزادی نامحدود بی پذیرش خطر نخواهد بود. سرانجام اینکه از دید ساد، آزادی یعنی آزادی تمام عیار و همگانی، و جهانی که به جلادان و قربانیان تقسیم شده باشد، هرگز جهانی آزاد نخواهد بود.

اروپا را زیر پا گذاشت. آبه گرگوار با ناپلئون مخالف بود و او را متهم به خودکامگی می‌کرد، هر چند با احتیاط بسیار... در دوران بازگشت سلطنت، از کارها کنار گذاشته شد و در ۱۸۱۹ برگزیده شدنش به نمایندگی ایزر (Isère) باطل اعلام شد. او بی آنکه حقوق مدنی کشیشان را نفی کند، در ۱۸۳۱ درگذشت.

ساد (۱۸۱۴-۱۷۴۰): آزادی نامحدود

ساد (Sade) یک فئودال بزرگ و به حفظ امتیازات خود علاقه‌مند بود، ولی با محیط خود ناسازگاری می‌کرد. او هدف داوریهایی بدنام کننده، سانسور و زندان در رژیمهای گوناگون قرار گرفته و تبدیل به نویسنده‌ای چند چهره شده است: هرزه‌نویس و فیلسوف. ساد شیفتهٔ تئاتر و نویسنده داستانهای ترسناک بود. اگر گفتهٔ آپولینر (Apollinaire) را بپذیریم: «ساد نماد چنان آزادی است که هیچ‌گاه وجود نداشته است.»

ساد تا جایی پیش رفت که اعلام کرد عیان بودن خداوند، دست زدن به هر جرم و گناه را اجازه می‌دهد! بعنوان فیلسوف تأیید کرد که قتل و جنایت به هدفهای انسان، که طبیعت همه چیز را وقف نابودی آن کرده است، خدمت می‌کند.

در زمینهٔ سیاست، دستگاه دادگستری رژیم پیشین را

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی